

## علاءالدین عظاملک جوینی و هولاکو خان مغول

### دکتر امیر تیمور رفیعی

گروه تاریخ، واحد محلات،  
دانشگاه آزاد اسلامی، محلات - ایران

### هانیه گلستانی

گروه تاریخ، واحد محلات،  
دانشگاه آزاد اسلامی، محلات - ایران

### چکیده

علاءالدین عظاملک جوینی شخصیت کارآمد و موثر دوره ایلخانی در خانواده دیوان سالار جوینی در سال ۶۲۳ هـ ق به دنیا آمد. وی به رسم آبا و اجداد خویش در عتقوان جوانی توسط پدرش، بهاءالدین، وارد دستگاه امیر ارغون آقا حاکم مغول در خراسان، گرجستان و آسیای صغیر گردید. علاءالدین عظاملک به عنولتیر مخصوص امیر ارغون رسم آ در جرگه دیوان سالاران مغول در آمد و در سفرهای متعدد وی به قراقرم پایتخت مغولان حضور داشت. از جمله در یکی از این سفرها بود، که به وی پیشنهاد شد تا به نگارش کتابی در فتوحات مغولان پردازد. این کتاب تاریخ جهانگشای نام گذاری شد. پس از ورود هلاکو به ایران در سال ۶۵۴ هـ ق امیر ارغون، عظاملک را به هلاکو خان معرفی نمود و از آن پس عظاملک به عنوان یکی از خواص و ملازمین، هلاکو را در تمامی حوادث و وقایع بزرگ چون فتح قلاع اسماعیلیه و فتح بغداد همراهی نمود. یک سال پس از فتح بغداد در سال ۶۵۷ هـ ق هلاکو حکومت عراق عرب را به علاءالدین عظاملک سپرد. عظاملک این سمت را تا زمان سومین ایلخان مغول، احمد تگودار، حفظ نمود. عظاملک در تمام مدت فرمانروائی هلاکو خان در منصب حاکم بغداد مصدر خدمات مهم و ذیقیمتی در عراق عرب شد، به طوری که بغداد در

دوران ولایت‌داری وی یکی از ادوار طلایی خود را در عرصه تاریخ جلوه‌گر ساخت.  
کلیدواژگان: هولاکو، ارغون، عظاملک جوینی، اسماعیلیه، الموت، بغداد.

### مقدمه

بعد از هجوم خون‌بار مغولان به سرزمین‌های اسلامی، جامعه ایرانی دچار صدمات و آسیب‌های اجتماعی فراوانی گردید. به طوری که هویت فرهنگی و سیاسی ایرانیان دچار لطمه‌های جبران‌ناپذیری شد. در آن روزگار علاءالدین عظاملک جوینی مانند دیگر مردان بزرگ ایرانی این مهم را به خوبی درک کرد و تمام سعی و تلاش خود را در راه احیاء فرهنگی و سیاسی سرزمینش از دستبرد غارتگرانه و ویرانگر قوم غالب به کار بست. وی کوشید تا تسلط و نفوذ بیگانگان را با هدایت آنان به سمت و سوی سازندگی و مرمت و تعمیر خرابی‌های ناشی از یورش‌های اولیه مغولان به گونه‌ای موثر جبران نماید. وی با استفاده از تجربیات ارزشمند آبا و اجدادی خویش از همان آغاز جوانی با استفاده از دانش، تجربه و هوش و ذکاوتش به مقابله با نفوذ فرهنگی و اجتماعی عنصر مغول پرداخت، و قوم بیگانه را که از نظر دینی و فرهنگی از او و هم‌وطنانش به مراتب پایین‌تر بودند به مبارزه‌ای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی طلبید. وی در این مبارزه در میدان فرهنگ و سیاست قوم غالب را چنان مقهور اندیشه و زیرکی خویش نمود، که اینک آنها بودند، که در مقابل اسلحه برنده عظاملک و هم‌میهنانش به زانو درآمدند، چرا که مغولان از هر لحاظ نیازمند هم‌فکری و همکاری افرادی همچون علاءالدین عظاملک برای حکومت بر مملکت عریض و طویل و پرجمعیت ایران با پشتوانه تمدن چند هزار ساله‌اش بودند. عظاملک جوینی با استفاده از نقطه ضعف قوم بیگانه سعی در نزدیک کردن خویش به دستگاه حکومتی نمود، تا از طریق کسب و احراز مقامات حساس و مهم در دستگاه ایلخانی به نوعی موثر در سیاست‌گذاری‌های خانان مغول نقشی موثر ایفا نماید. وی با ثبوت کاردانی و لیاقتش در نزد ایلخانان توانست، به بالاترین مقامی که تا آن زمان برای ایرانیان بی‌سابقه بود دست یابد و در واقع جانشین خلفای عباسی در بغداد و ولایات عراق عرب شد. وی در کنار دیگر هموطنانش از طریق تسلط و آشنایی با خوی و خصلت خانان مغول به آرام کردن طبع سرکش و ایلاتی آنان پرداخت و مغولان را با طبع آرام، هنرجو و علم‌پرور ایرانیان آشنا گرداند.

## اجداد و خاندان علاءالدین عظاملک جوینی

علاءالدین عظاملک جوینی شخصیت موثر و کارآمد دوره مغولی و ایلخانی منسوب به یکی از قدیم‌ترین و مشهورترین خانواده‌های اصیل ایرانی است، به گونه‌ای که «آبا و اجداد وی متصدی مراتب ارجمند و متعهد مناصب بلند بوده‌اند.»<sup>۱</sup> خاستگاه خاندان وی مربوط به منطقه‌ای است به نام جوین<sup>۲</sup> واقع در ناحیه‌ای میان خراسان و قهستان.<sup>۳</sup>

درباره نسب علاءالدین عظاملک جوینی به ابن الفوطی مورخ مخصوص وی رجوع می‌کنیم وی در مجمع الآداب فی معجم الالقباب خویش نسب عظاملک را این چنین بیان می‌کند:

علاءالدین ابومنصور عظاملک بن محمد بن محمد بن محمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن علی بن محمد بن احمد بن اسحاق بن ایوب بن الفضل بن الربیع الجوینی وزیر الرشید المهدی صاحب دیوان.<sup>۴</sup>

از طرفی دیگر در منابعی مانند نسائم الاسحار، دستورالوزرا، مجالس المومنین نسب وی را به ابوالمعالی امام‌الحریمین حجه‌الاسلام عبدالملک جوینی می‌رسانند.<sup>۵</sup>

اما با در نظر گرفتن سخنان ابن الفوطی و نیز شمس‌الدین محمد الذهبی که نسبت به دیگر منابع معتبرتر هستند زیرا نزدیک به عهد عظاملک بوده‌اند. نسب وی به همان فضل‌بن‌الربیع معروف، حاجب خلفای عباسی می‌رسد. ربیع<sup>۶</sup> و پسرش فضل از مردان مشهور تاریخ بودند و همواره عهده‌دار مناصب حجابت و وزارت در دستگاه خلفای عباسی بوده‌اند.<sup>۷</sup>

اولین دسته از اطلاعات دقیق درباره خانواده وی باز می‌گردد، به سال ۵۸۸ هـ ق مصادف با اواخر دوران حکومت سلجوقی، زمانی که اتسز خوارزمشاه به قصد جنگ با سلطان طغرل سلجوقی به جانب ری حرکت می‌نمود. در هنگام عبور از قصبه آزادوار با بهاء‌الدین محمدبن‌علی جد پدر عظاملک ملاقات می‌کند.<sup>۸</sup>

در این ملاقات بنا به دستور سلطان مباحثه‌ای بین بهاء‌الدین و بهاء‌الدین کاتب بغدادی که در آن وقت در خدمت سلطان بود صورت می‌گیرد. نتیجه مباحثه این بود، که بهاء‌الدین بسیار مورد توجه سلطان قرار گرفته و مورد نوازش وی واقع شده است.<sup>۹</sup>

همچنین در دوره زمامداری سلجوقیان به شخصیتی به نام منتجب‌الدین بدیع کاتب جوینی بر می‌خوریم وی خال جدعلاءالدین عظاملک (بهاء‌الدین) است او رییس دیوان مکاتبات سلطان سنجر بوده و در فن نگارش مهارت و شهرت کاملی داشته است. اثر ارزشمند عتبه‌الکتابه که نمونه ارزنده‌ای از مجموعه مراسلات دیوانی عهد سلجوقی است از یادگارهای اوست.<sup>۱۰</sup>

در دوران حکومت خوارزمشاهیان شمس‌الدین محمدجوینی جد عطاملک از همراهان سلطان محمد خوارزمشاه و مستوفی دیوان وی بوده است.<sup>۱۱</sup> وی در اواخر دوره حکومت سلطان محمد خوارزمشاه به مقام صاحب دیوانی رسید و بعد از او در زمان حکومت پسرش جلال‌الدین بار دیگر به این مقام منصوب گردید.<sup>۱۲</sup>

بعد از فوت شمس‌الدین پسرش بهاء‌الدین هنگامی که کار خوارزمشاهیان را تمام شده می‌دید، در ملازمت حکام و شحنگان مغول درآمد.<sup>۱۳</sup> و بنابر آنچه که خاصیت خاندان جوینی بود بهاء‌الدین توانست در سایه کفایت و لیاقت خویش تشکیلات از هم پاشیده‌ای را که زاده حمله مغول بود، تا حد امکان بهبود بخشد و مقام و جایگاه خویش را در دستگاه حکام مغولی از جمله جنتمور، نوسال، گرگوز و امیرارغون حفظ نماید و به مقام صاحب دیوانی کل ممالک از جانب اکتای‌قآن برگزیده شود.<sup>۱۴</sup>

### کودکی و نوجوانی علاء‌الدین عطاملک جوینی

راجع به دوران کودکی عطاملک در هیچ یک از منابع متقدم و متأخر سخنی به میان نیامده است تمامی منابع این دوره سخن خود را درباره این شخصیت از ابتدای دوران نوجوانی وی آغاز کرده‌اند.

بهاء‌الدین محمد قبل از وفات خویش در سال ۶۵۷ هـ ق در سایه کفایت و مقبولیتی که در دوران قدرت خود کسب کرده بود توانست طبق سنت خانوادگی خویش علاء‌الدین عطاملک را از نوجوانی وارد دستگاه امیرارغون حاکم جمیع ولایات واقع شده در غرب نماید.<sup>۱۵</sup>

امیرارغون در دوران حکومت خویش بر خراسان بزرگ برای بازپس دادن محاسبات اموال یا دفع تهمت‌های وارد بر خود پنج یا شش مرتبه به قراقروم سفر نمود و عطاملک همواره وی را به عنوان یکی از دبیران مخصوص در اغلب سفرهایش همراهی نموده است.<sup>۱۶</sup>

در یکی از سفرهای امیر ارغون به قراقروم به منظور شرکت در قوریلتهای جلوس منکوقآن در سال ۶۴۹ هـ ق علاء‌الدین عطاملک وی را همراهی نمود. این سفر وی با سفرهای قبلی متفاوت بود و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود زیرا در این سفر که یک سال و پنج ماه به طول انجامید عطاملک مورد توجه منکوقآن واقع گردید و قآن که میل به گردآوری مجموعه‌ای از آثار و اخبار

مغول و اجداد خویش را به منظور حفظ و بقای نام خود را داشت، با توجه به کاردانی، لیاقت و استعداد عظاملک وی را برای انجام چنین امر مهمی برگزید.<sup>۱۷</sup>

حاصل پذیرش چنین فرمانی نگارش کتاب ارزشمند تاریخ جهانگشا گردید. عظاملک نگارش کتاب را در تاریخ ۶۵۰ هـ ق هنگامی که هنوز در قراقروم بود آغاز نمود.<sup>۱۸</sup> علاءالدین عظاملک بعد از پایان این سفر همچنان مانند قبل در سلک منشیان و کاتبان امیر ارغون تا سال ۶۵۴ هـ ق یعنی زمان ورود هلاکو به ایران باقی ماند.

### ورود هلاکو به ایران و علاءالدین عظاملک جوینی

هنگامی که منکوقآن بعد از قوریتای بزرگ سال ۶۴۸ هـ ق روی کار آمد، برای ادامه متصرفات خود در ایران، سرکوبی و ریشه کن کردن قلاع اسماعیلیه، تصرف بغداد و ادامه متصرفات خویش در غرب، برادر خود هلاکو را که فردی مطمئن و کارآمد بود برای انجام دادن این مهم در نظر گرفت.<sup>۱۹</sup> وی (هلاکو) در پاییز سال ۶۵۱ هـ ق همراه با سپاهیان خویش سفر خود را به سمت غرب آغاز نمود.<sup>۲۰</sup>

هلاکو در طی سفر خویش مرحله به مرحله و منزل به منزل مورد استقبال و پذیرایی امرا و حکامی که در مسیر حرکت او بودند قرار گرفت، تا این که در مرغزار شفورقان امیر ارغون با افراختن خیمه‌ای با شکوه از او و همراهانش پذیرایی نمود.<sup>۲۱</sup> و سه تن از بهترین و کارآمدترین یارانش را که لیاقت و اعتبارشان را به ثبوت رسانیده بودند نزد هلاکو خان معرفی نمود یکی از این سه تن علاءالدین عظاملک جوینی بود.<sup>۲۲</sup> آن دو نفر دیگر عبارت بودند از کرای‌ملک فرزند امیر ارغون و احد بیتکچی که همراه علاءالدین عظاملک برای تدبیر مصالح خراسان و عراق عرب نزد هلاکو خان معرفی گردیدند.<sup>۲۳</sup> از این زمان به بعد علاءالدین عظاملک به عنوان یکی از خواص و ملازمین هلاکو همیشه و در همه جا در خدمت وی قرار گرفت و این گام اول ورود وی به دستگاه ایلخانی بود، به احتمال قریب به یقین عظاملک در دستگاه هلاکو خان منصب منشی مخصوص وی را داشته است زیرا در واقعه تسخیر قلاع اسماعیلیه که اندکی بعد از این رخ می‌دهد، وی عهده‌دار این منصب است.<sup>۲۴</sup>

علاءالدین عظاملک در سایه شایستگی و کاردانی خویش و سابقه خدمتگزاری‌های ارزنده‌اش بسیار مورد توجه و نواخت هلاکو خان قرار گرفت، تا آن‌جا که وقتی برای نخستین بار دچار توطئه

جمال‌الدین خاص حاجب (که سمت اشراف ممالک غربی مغول را عهده‌دار بود) گردید از حمایت و پشتیبانی هلاکوخان برخوردار شد. جمال‌الدین به دلیل دشمنی با امیرارغون، با جماعتی از حساد و مغرضین به توطئه وی پرداخت. هنگامی که جمال‌الدین به خدمت هلاکو رسید، بعد از سعایت از امیرارغون فهرستی از اسامی تمام امرا و روسای تحت حاکمیت امیر ارغون را برای هلاکو خواند. در حین خواندن اسامی به نام علاء‌الدین عطاملک رسید. هلاکو سخن وی را قطع نمود.<sup>۲۵</sup> و به او گفت:

اگر با او سخنی است در حضرت ما عرضه‌دار تا همین جا استکشاف آن رود و مصلحت آن گفته شود.<sup>۲۶</sup>

جمال‌الدین بعد از شنیدن این سخن از گفته خویش پشیمان گردید و از هلاکوخان عذر خواهی نمود.

### فعالیت‌های عمرانی علاء‌الدین عطاملک جوینی (خبوشان)

هلاکوخان در طی مسیر حرکت خود به قصد تسخیر قلاع اسماعیلیه منزل به منزل حرکت نمود تا این که به خبوشان رسید. بنا به گفته رشیدالدین فضل‌الله «خبوشان قصبه‌ای است که مغولان آن را قوچان می‌گویند».<sup>۲۷</sup>

خبوشان در زمان تاخت و تاز مغولان به ایران همچون دیگر شهرهای خراسان، عرصه تاخت و تاز آن قوم قرار گرفت. این شهر به گونه‌ای لگدکوبس م ستوران مغول گردید، که به سادگی لطمات وارد بر آن قابل جبران نبود و از آن زمان یعنی زمان حملات اولیه مغولان به سرگردگی چنگیزخان (۶۱۶ هـ ق) تا زمان حمله‌ی دوم مغولان به سرکردگی هلاکوخان (۶۵۳ هـ ق) به همان حال معطل و ویران باقی مانده بود.<sup>۲۸</sup>

هنگامی که هلاکو به این منطقه (خبوشان) رسید. عطاملک که خان را مایل و مشتاق به آبادان کردن مناطق تحت حکومت خویش دید، مسئله ویرانی خبوشان را باوی در میان گذاشت هلاکو نیز از پیشنهاد او استقبال نمود،<sup>۲۹</sup> وی فرمان تجدید عمارت خبوشان را طی یرلیغی صادر نمود و متذکر شد، که مخارج آن را از خزانه معین نمایند، تا مخارج و هزینه‌های آن بر عهده رعایا نیفتد، همچنین اعیان، اشراف و بزرگانی همچون وزیراعظم سیف‌الدین آقا هر یک مبلغی بنا به توان خویش صرف آبادانی و باز ساخت آن منطقه نمودند.<sup>۳۰</sup>

### علاءالدین عظاملک جوینی و فتح قلاع اسماعیلیه

عظاملک در فتح قلاع اسماعیلیه به رهبری رکن‌الدین خورشاه هلاکو را همراهی می‌نمود. شاهد این مدعا نوشته‌های علاءالدین عظاملک در کتاب جهانگشایش است او همه جا در واقعه قلع و قمع اسماعیلیه در مصاحبت هلاکو بود. و تمامی وقایع را مو به مو و جزء به جزء در کتاب خویش منعکس نمود و همواره احساس رضایت و شادمانی خود را در حمله هلاکو به این قلاع ابراز داشته و تعصب و دشمنی خویش را در مخالفت با آنها به هیچ عنوان پنهان نکرده و از آنها به عنوان «ملاعین متجنده و کفاه» یاد می‌کند.<sup>۳۱</sup>

در طی حملات سنگین مغولان (هلاکو) به قلعه میمون دز (مقر حکومت اسماعیلیان) رهبر آنان رکن‌الدین خورشاه با فرستادن فردی از طرف خود به نزد هلاکو خان خواستار مصالحه گردید.<sup>۳۲</sup>

در نتیجه عظاملک بنا به فرمان هلاکو یرلیغی متضمن امان نامه‌ای برای رکن‌الدین خورشاه به خط خود به نگارش درآورد.<sup>۳۳</sup> و به دنبال آن رکن‌الدین خورشاه و اطرافیان وی در روز یکشنبه به سال ۶۵۴ هـ ق تسلیم گردیدند و به دنبال آن تمامی قلاعی که در حدود قهستان مانده بود به تعداد بیش از ۵۰ عدد «که با افلاک تطاول می‌جستند و با کواکب تصاول می‌کردند» خراب گردید.<sup>۳۴</sup>

علاءالدین عظاملک از این واقعه بسیار شادمان و خرسند است، این ماجرا را با شور و شوق فراوان بیان می‌کند و این فتح را با فتح خیبر یکسان می‌داند<sup>۳۵</sup> و درباره سقوط آنها این چنین می‌گوید:

امروز به فر دولت پادشاه جهان افروز اگر در گوشه کارد زنی‌مسکاکا ر زنی، پیش گرفته است و هرکجا داعی ناعی و هر رفیقی رقیقی گشته است.<sup>۳۶</sup>

### علاءالدین عظاملک جوینی و فتح قلعه الموت

بعد از تسلیم رکن‌الدین خورشاه و تصرف قلعه میمون دز و تباهی تمامی قلاع اسماعیلیه دو قلعه به مقاومت خود ادامه دادند. این دو قلعه عبارت بودند از الموت و لمسر که از قبول ایلی و تسلیم شدن ابا کردند.<sup>۳۷</sup>

هنگامی که هلاکو از مذاکره با اهالی دو قلعه مذکور نتیجه نیافت یکی از فرماندهان خود را برای محاصره الموت با لشکری بدان سمت فرستاد و خود با دیگر سپاهیان به قصد تصرف قلعه

لمسر حرکت نمود.<sup>۳۸</sup> بعد از مدتی اصحاب قلعه الموت از باب مصالحه درآمدند و مغولان توانستند وارد قلعه شوند و به شکستن درها و دیوارها پرداختند.

علاءالدین عطاملک در آن زمان (فتح الموت) همراه هلاکوخان در محاصره قلعه لمسر بود شاهد این مدعی سخن وی است، که می‌گوید: «وقتی که در پای لمسر بودم بر هوس کتابخانه که صیت آن در اقطار شایع بود افتادم.»<sup>۳۹</sup> بنابراین هنگامی که خبر گشودن قلعه الموت و غارت آن به دست مغولان به عطاملک رسید وی از ترس این که مبادا در این اثنا کتابخانه بزرگ الموت نابود شود و آثار نفیس و ارزشمند کتابخانه از بین رود، از هلاکو خواهش نمود، که از آن کتابخانه دیدن کند و به مطالعه آن کتب پردازد.<sup>۴۰</sup>

با این وصف عطاملک با کسب مجوز از طرف هلاکو مانع از به آتش کشیده شدن و ویران گردیدن کتابخانه بزرگ الموت گردید. علاءالدین عطاملک بعد از مطالعه کتاب‌ها، مصاحف و کتاب‌های نفیس و آلات رصد و اسطرلابها و ابزارآلات نجومی را از دیگر کتب مربوط به اصول یا فروع مذهب اسماعیلیان جدا نمود.<sup>۴۱</sup>

باتوجه به میزان دشمنی و عداوت عطاملک با اسماعیلیان که به آن اشاره رفت، وی سعی نمود، تا به دقت هیچ اثری از کتاب‌های مربوط به دین و مذهب اسماعیلیان باقی نگذارد، به نظر وی آنها دارای هیچ ارزشی نبودند زیرا که «نه به منقول مستند بود و نه به معقول معتمد»<sup>۴۲</sup> تنها در این میان کتابی مشتمل بر زندگی‌نامه حسن صباح موسوم به سرگذشت سیدنا از میان آن کتاب‌ها جان سالم به دربرد. زیرا که علاءالدین آن را برای تاریخ و بیان حقایق مربوط به اسماعیلیان مهم و موثر دانسته، به همین دلیل خلاصه‌ای از آن را در جلد سوم جهانگشای خویش نقل می‌کند.<sup>۴۳</sup>

تاریخ، عطاملک را برای نجات کتاب‌ها و مصاحف و نسخی از قرآن و دیگر کتب، از دست مغولانی که برای آنان کتاب و کتابخانه هیچ ارزشی نداشته و به طرفه‌العینی کتاب‌ها را در معرض نابودی و کتابخانه‌ها را در معرض سوزاندن قرار می‌دادند، ستایش می‌کند. ولی از طرف دیگر از این که عطاملک نتوانست بی‌طرفی خود را به عنوان یک عالم و دانشمند حفظ کند، به شدت انتقاد می‌کند و او را مقصر می‌داند که چرا مانند یک فرد عامی، علم و دانش را فدای تعصباتش نموده است و در اینجا همچون یک مغول و شاید بدتر از آن بوده است. زیرا که مغولان از اهمیت کتاب‌ها آگاهی نداشتند، اما عطاملک دانسته تن به چنین کاری داده است. و با این عملش منجر به نابود کردن آثار بی‌ظیری شد که می‌توانست راهگشای بسیاری از مسائل علمی و تاریخی گردد.



## فتح بغداد و علاءالدین عطاملک جوینی (۶۵۶ هـ ق):

علاءالدین عطاملک در لشکر کشی هولاکو خان به بغداد مانند سفر جنگی پیشین (تخریب قلاع اسماعیلیه) همراه با سایر بزرگان چون خواجه نصیرالدین طوسی، ارغون آقا و سیف‌الدین بیتکچی از ملازمین و همراهان وی بود.<sup>۴۴</sup>

هنگامی که در روز یکشنبه چهارم صفر سال ۶۵۶ هـ ق خلیفه المستعصم بالله تسلیم هلاکو شد و خلافت پانصد و اند ساله عباسیان به پایان رسید<sup>۴۵</sup> راه برای تاراج و چپاول بغداد گشوده شد و لشکر مغول یک باره در شهر ریخت. در این میان تمامی مورخان همچون الفوطی، رشیدالدین فضل‌الله، و صاف، بناکتی، جوزجانی و ... که درباره این برهه تاریخی صحبت کرده‌اند در میان سخنانشان هیچ سخنی از شخص علاءالدین عطاملک به میان نیاوردند. در این صورت نمی‌توانیم به روشنی و صراحت درباره نقش عطاملک جوینی هنگام تسخیر بغداد و تاراج و تصرف آن نتیجه‌ای بگیریم. در این باره هنگامی که به کتاب شخصی عطاملک (جهانگشا) رجوع می‌کنیم، تا بتوانیم به جهت‌گیری و نقش وی درباره فتح بغداد اطلاعاتی به دست آوریم به جایی نمی‌رسیم زیرا که بعد از فتح قلاع اسماعیلیه. کتاب علاءالدین عطاملک نیز به پایان رسیده و او به موضوع بغداد پرداخته است.

در این میان نقش و جایگاهی برای علاءالدین عطاملک دیده نمی‌شود. تا یک سال بعد از فتح بغداد در سال ۶۵۷ هـ ق وی با مشارکت عمادالدین قزوینی به حکومت کل عراق عرب برگزیده شد.<sup>۴۶</sup> بنابراین نظر برخی از مورخین چون رشیدالدین فضل‌الله و برخی دیگر مانند خواندمیر و میرخواند مبنی بر این که حکومت بغداد در سال ۶۶۱ هـ ق مصادف با تاریخ تفویض منصب وزارت به خواجه شمس‌الدین برادر عطاملک بوده مورد قبول نیست. زیرا که شخص علاءالدین عطاملک در کتاب خود به نام تسلیه‌الاکخوان به شخصه بیان کرده که «در شهر سنه سبع و خمسين و ستمایه<sup>۴۷</sup> که از میعاد واقعه بغداد یک سال بود تدبیر مصالح و مهمات آن ملک به محرر این احوال تفویض گردانید.»<sup>۴۸</sup>

بنابراین سراسر نواحی تحت تابعیت دستگاه خلافت عباسی در بین‌النهرین و قسمتی از خوزستان به علاءالدین عطاملک واگذار گردید، که شامل ۵ ناحیه حکومتی (اعمال) می‌شد این نواحی عبارت بودند از اعمال الشرقیه که شامل الخالص، طریق‌الخراسان، بندنیجین و اعمال‌الفراتیه، اعمال‌الواسطیه، البصریه‌اعمال‌الحلیه و الکوفیه، اعمال‌الدجیل و السمتمصری بود.<sup>۴۹</sup>

در آغاز حکمرانی مغولان در بغداد قبل از انتساب علاءالدین عطاملک، ریاست امور اداری و دولتی بر عهده مقام وزارت بود، که در ابتدا به دست مویدالدین العلقمی و بعد از فوت وی به پسرش ابوالفضل رسید، که او نیز بعد از مدتی در سال ۶۵۷ هـ ق فوت نمود.<sup>۵۰</sup> همچنین صاحب دیوان الدامغانی<sup>۵۱</sup> نیز در همان سال انتصاب علاءالدین عطاملک فوت نمود. باخالی شدن دو منصب وزارت و صاحب دیوانی، از آن زمان به بعد منصب وزارت از بین رفت و شخص صاحب دیوان از طرف ایلخان به طور مستقیم انتخاب می‌گردید.<sup>۵۲</sup>

در آن زمان موصو لاً وضع اداره ممالک تابعه بدین صورت بود، که نمایندگان ایلخانی در ایالات به عنوان حاکم و گاه به عنوان والی برای انجام امور انتخاب می‌شدند. در ایالات به خصوص تا سال ۶۹۴ هـ ق حکام اغلب قائم‌مقامی داشتند، که به وی عنوان نایب داده می‌شد این صاحب منصب بیش از هر چیز مسئول امور کشوری و مسایل مالیاتی بود. حکام و نواب بیشتر از میان افراد خانواده‌های ایرانی که در دستگاه دولت اشتغال داشتند انتخاب می‌گردیدند این ماموران در نواحی تابعه عهده‌دار وظایف کشوری بودند. جویی به این ترتیب متصدی اداره امور مالیاتی و رویهم رفته تمامی امور کشوری بوده است.<sup>۵۳</sup>

در کنار عطاملک مقام دیگری به عنوان صدر بود، که وی عهده‌دار دایره وقف و اداره امور مربوط به آن بود. این منصب بر عهده خواجه نصیرالدین طوسی بود. دیگر مقامی که می‌توان نام برد، مقام شحنة (نماینده‌گی رهبری نظامی) است، که این مقام از همان آغاز فتح بغداد به علی بهادر<sup>۵۴</sup> سپرده شد.<sup>۵۵</sup> و طیفه وی مراقبت از امنیت ولایت و نظارت بر وفادار ماندن صاحب دیوان نسبت به امپراطوری ایلخانی بوده است. بنابراین علاءالدین عطاملک را هم به عنوان حاکم بغداد و هم به عنوان صاحب دیوان در کتب مختلف یاد می‌کنند. این اولین بار در تاریخچه خلفای عباسی است، که یک ایرانی توانسته بود بر اریکه آنها تکیه زند.<sup>۵۶</sup>

حاکمیت علاءالدین عطاملک بر بغداد فرصت مناسبی را پیش آورد، تا بغداد که سال‌ها از تحت حاکمیت ایرانیان خارج شده بود. دوباره تحت حاکمیت آنها قرار گیرد. علاءالدین عطاملک در طی دوران حکمرانی خویش در بغداد چه در دوران هلاکوخان و یاسایر دیگر خانان مغول، تلاش خود را برای حفظ هویت ایرانی در بغداد قرار داد. تا از این طریق این شهر قدیمی ایرانی را به فرهنگ پیشین خود باز گرداند.

علاءالدین عظاملک در بغداد دستگاه حکومتی مستقلی برای خود ایجاد کرده بود و همواره سعی داشت، تا به نوعی بازنده نگاه داشتن آداب و رسوم ایرانی در دستگاه حکمرانی خویش بغداد را نیز با فرهنگ و اسلوب ایرانی اداره نماید.<sup>۵۷</sup>

هلاکوخان پس از دریافت فرمان حکومت ایران و عراق از جانب منکوقاآن صاحب دو پایتخت گردید. بغداد به عنوان پایتخت قشلاقی وی و مراغه به عنوان پایتخت ییلاقی وی بود. بنابراین بغداد به عنوان پایتخت قشلاقی ایلخانی و علاوه بر آن به دلیل موقعیت سوق الجیشی خود به عنوان پایگاهی برای جنگ‌های مغول در جبهه‌های غرب از اهمیت بالایی برخوردار بود، به همین دلیل بسیار مورد توجه ایلخان قرار داشت.<sup>۵۸</sup> بنابراین هلاکوخان هیچ گاه مانع از اصلاحات و اقدامات عظاملک در زمینه آبادانی و عمران بغداد نمی‌شد زیرا این اصلاحات به گونه‌ای به نفع خزانه وی بود. در نتیجه علاءالدین عظاملک با استفاده از این فرصت استثنایی که به وی داده شده بود تمامی هم و غم خویش را بر آن گرفت، که به اصلاح خرابی‌ها و جبران ویرانی‌های ناشی از حمله مغول بپردازد. وی تا حدی در این کار موفق بوده است، به طوری که در این باره چنین گفته‌اند:

زمین مقدم او شهر بغداد بانک روزگاری گشت آباد<sup>۵۹</sup>

وی در سراسر عمر خویش تمام سعی و تلاش خود را در جهت زنده نگاه داشتن اسلام و پیشرفت آن قرار داد، در واقع می‌توان علاءالدین عظاملک را یک مسلمان معتقد دانست که همیشه در سراسر دوران حکومت خود تلاش نموده، تا اسلام را از تهاجمات مغولان بودایی مذهب حفظ نماید.

در سفری که هلاکوخان در سال ۶۶۲ هـ. ق به قصد رسیدگی به امور عراق عرب و گردآوری مال برای جنگ‌های آینده با مصر و شام به بغداد نمود در بالا رفتن مقام و موقعیت علاءالدین عظاملک در نزد هلاکوخان بسیار موثر بود، تا حدی که در این سفر عظاملک به کمک خواجه‌نصیرالدین طوسی موفق به راضی کردن هلاکوخان به زیارت امام حسین (ع) شدند این موضوع در بالا بردن قدرت و نفوذ ایرانیان و مسلمانان بسیار مهم و موثر بود.<sup>۶۰</sup>

علاءالدین عظاملک جوینی به عنوان یک ایرانی مسلمان، تمامی سعی و تلاش خود را در جهت آبادانی و عمران، زنده نگاه داشتن اسلام و بزرگداشت و تجدید دوباره فرهنگ ایرانی در سراسر دوران حکومت خود، در شهری که روزی به دست نیاکان خویش اداره می‌گشت به کار برد و دوباره این شهر خسته از حوادث را زنده و شاداب نمود به گونه‌ای که می‌گویند. بغداد در زمان

حکمرانی علاءالدین عظاملک با شکوه‌تر و آبادتر از دوران خلافت عباسی بوده و این چیزی بود که ایرانیان آرزویش را داشتند.<sup>۶۱</sup>

قدرت‌یابی علاءالدین عظاملک و پیشرفت وی که حاصل تلاش و کوشش بی‌دریغ او در ناحیه حکمرانی‌اش بود موجب حسد و غرض ورزی حساد و مغرضین گردید. به طوری که علی‌بهادر شحنه بغداد در سال ۶۵۸ هـ ق یک سال بعد از حکمرانی عظاملک با عمادالدین قزوینی و جمعی دیگر از صدور عراق به اردوی هلاکو در شام رفتند. و از عظاملک در نزد هلاکوخان سعایت نمودند و وی را متهم به تصرف در اموال دیوانی ساختند. هلاکو به تحقیق و جست و جو درباره آن موضوع پرداخت و پس از اثبات گناه علاءالدین عظاملک، به قتل وی حکم داد، به شفاعت برخی از بزرگان و اعیان این حکم به ستردن موی محاسن تغییر یافت<sup>۶۲</sup> یک سال بعد از این واقعه در سال ۶۵۹ هـ ق شمس‌الدین از اردوی هلاکوخان همراه با یرلیغی متضمن برائت ساحت برادرش علاءالدین عظاملک به بغداد رفت و وی را از چنین تهمتی مبرا ساخت.

علاءالدین عظاملک از آن زمان به بعد تمام تلاش خود را در راه از بین بردن دشمنان و سایر غمازان این توطئه بکار بست تا این که در سال ۶۶۰ علی‌بهادر و عمادالدین قزوینی به همان تهمت گرفتار شدند. و در یارغو بیشتر گناهان برعلی بهادر و یارانش ثابت شد، به قتل آن جماعت حکم شد و نتیجه این که در همان سال عمادالدین قزوینی به قتل رسید<sup>۶۳</sup> و یک سال بعد در سال ۶۶۱ هـ ق علی‌بهادر و العلوی معروف بالطویل که همدست وی بود به قتل رسیدند<sup>۶۴</sup> این موضوع نشان دهنده اهمیت و قدرت علی‌بهادر به عنوان یک فرد مغول در نزد خان بود به طوری که بعد از ثبوت جرمش یک سال بعد به قتل می‌رسد و از طرف دیگر نشان از قدرت و جسارت علاءالدین عظاملک، که با تدبیر و درایتش به مبارزه با عنصر مغول پرداخت.

علاءالدین عظاملک این منصب را پس از وفات هلاکوخان (۶۶۳ هـ ق) در زمان ایلخانان بعدی از جمله اباقا، تکودار، به مدت بیست و چهار سال حفظ نمود و در این دوران همراه دیگر هموطنانش از طریق تسلط و آشنایی با خوی و خصلت خانان مغول به آرام کردن طبع سرکش و ایلاتی مغولان پرداخت و آنها را با طبع آرام، هنرجو و علم‌پرور ایرانیان آشنا گرداند. هرچند که در این راه خود و خانواده‌اش قربانی خوی و خصلت خشن و طبع سفاک مغولان گردید. علاءالدین عظاملک در طی دوران زندگی خویش تا لحظه مرگ تلاش خود را در جهت سربلندی، استقامت، عزت و شرف وطن خویش در مقابل بیگانگان قرار داد.

## نتیجه

در حمله مغول به سرزمین‌های مسلمان‌نشین همچون ایران، بسیاری از مردمان بی‌گناه از جمله زنان، مردان و کودکان بی‌رحمانه کشته شدند و ایران با تمدن و پیشینه چند هزار ساله‌اش تحت تسلط مغولان وحشی و بی‌تمدن قرار گرفت. مغولان که به زور شمشیر وارد سرزمین‌مان شده بودند سرزمین حاصل‌خیز، وسیع و پرجمعیت ایران به مذاقشان خوش آمده بود بنابراین بعد از تاراج و غارت‌های اولیه تصمیم گرفتند، که در این سرزمین بمانند و روزگار سیاهی را برای مردمان ما رقم زنند. اما با همه این احوال هیچ‌گاه نمی‌توان از این واقعیت چشم پوشید که در این دوران تاریک افرادی بودند، که از جان و مال و آرامش خود گذشتند تا دوباره سوسوی امید را در آسمان میهنشان به درخشش درآورند. علاءالدین عظاملک از جمله افرادی بود که در آن دوران وانفسا از بدو جوانی وارد دستگاه قوم بیگانه گردید و از آن زمان به بعد زندگی خود را وقف وطن و هموطنانش نمود، تا در کنار مردانی چون خواجه نصیرالدین طوسی و شمس‌الدین محمد- جوینی و ... آب رفته را به جویبار خشکیده فرهنگ و تمدن ایران و اسلام بازگرداند. وی در طول دوران حیات خویش در هر پست و مقامی که قرار داشت تمام سعی خود را در تعدیل و تغییر سیاست‌گذاری‌های خانان مغول به نفع میهنش قرار داد چه وقتی که در الموت به عنوان منشی مخصوص هلاکو مانع از به آتش کشیده شدن کتابخانه عظیم آن‌جا گردید و چه زمانی که در بغداد به عنوان حکمران از هر فرصتی برای بهره‌برداری از سیاست‌گذاری‌های خانان مغول از جمله هلاکو، اباقا و تکودار به نفع مملکتش استفاده نمود. وی در این راه سردمدار حفظ مذهب و فرهنگ کشورش از تهاجمات مغولانی بود، که با فرهنگ و دینش بیگانه بودند. وی با آنکه سال‌ها خود و خاندانش مقام وزرات و امارت در دستگاه خانان مغول را داشتند اما مسئولیت‌های حکومتی باعث نشد که وی تبدیل به فردی سرسپرده و خدمتگذار بی‌چون و چرای مغولان گردد. هرچند در آن روزگار نتیجه زحماتش را با حسد و رزی و تنگ نظری پاسخ دادند اما در این زمان از وی به عنوان یک ایرانی سربلند که از هیچ کوششی در راه سرافرازی میهنش دریغ ننموده یاد می‌کنند.

پی نوشت

- ۱- خواندمیر، غیاث الدین، دستورالوزرا، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۱۷، ص ۲۶۷
- ۲- جوین (Jovayn) معرب گویان، (guyan) است این اسم در اثر معرب شدن به جوین تبدیل شده است. حموی، شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت، معجم البلدان، ج الثانی، داریروت، ۱۴۰۸ هـ ق - ۱۹۹۸ م، ص ۱۹۲
- ۳- قزوینی، ذکریابن محمد بن محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، تهران، اندیشه جوان، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۱۲۶
- ۴- ابن الفوطی، کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق، مجمع الآداب فی معجم اللقباب، الدكتور مصطفی جواد، جلد الثانی، دمشق، المطبعة الظاهریه، ۱۹۶۳، ص ۱۰۳۵
- ۵- ناصرالدین منشی کرمانی، نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، به تصحیح و مقدمه میرجلال الدین حسینی ارموی، تهران، اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ص ۱۰۱؛ ذکریا بن محمد قزوینی، همان منبع، ص ۲۶۷؛ قاضی نورالله شوشتری، مجالس المومنین، ج ۲، انتشارات کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۴، ص ۴۶۷
- ۶- ابن طقطقی معتقد است، که ربیع همان پسر یونس بن محمد بن ابی فروه بوده لیکن زنازاده بوده است. وی از انتساب علاء الدین عظاملک به چنین پدری اظهار تعجب نموده و معتقد است، که چگونه عظاملک با آن همه شرافت و فضل خود را به فضل بن ربیع نسبت دهد، ابن طباطبا، محمد بن علی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷، ص ۲۴۰. اما چنین مسئله‌ای با توجه به ریشه عداوت و دشمنی ابن طباطبا با علاء الدین عظاملک (به دلیل کشته شدن پدر وی توسط علاء الدین عظاملک) را نمی توان معتبر دانست، العزاوی، عباس، تاریخ العراق بین احتلالین، ج ۱، مطبعه بغداد، ۱۳۵۳، ص ۲۷۶.
- ۷- جوینی، عظاملک، تاریخ جهانگشا، ج ۱، تصحیح علامه قزوینی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص حج.
- ۸- جوینی، همان منبع، همان جلد، ص ی.
- ۹- جوینی، همان منبع، ج ۲، ص ۲۸.
- ۱۰- جوینی، همان منبع، ج ۱، ص ی.
- ۱۱- خواندمیر، غیاث الدین، حبیب السیر، ج ۳، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۲، ص ۱۰۴.

- ۱۲ - نسوی، سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، به کوشش مجتبی مینوی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵، ص ۱۷،
- ۱۳ - جوینی، همان منبع، همان جلد، ترجمه حال مصنف، ص ۳۰.
- ۱۴ - بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۲، تهران، انتشارات نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱، ص ۳۸۵.
- ۱۵ - خواندمیر، دستورالوزرا، ص ۲۶۹؛ عقیلی، سیف‌الدین، آثارالوزرا، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷، ص ۲۷۶.
- ۱۶ - جوینی، همان منبع، ج ۱، ص ۳۸.
- ۱۷ - همان، ص ۳.
- ۱۸ - جوینی، همان، ج ۱، ترجمه حال مصنف، ص ۴۰.
- ۱۹ - همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، ج ۲، به کوشش بهمن کریمی، تهران، تابش، بی تا، ص ۶۸۵.
- ۲۰ - بیانی، همان منبع، همان جلد، ص ۱۹۹.
- ۲۱ - جوینی، همان منبع، ج ۳، ص ۱۰۱.
- ۲۲ - رشیدالدین فضل‌الله، همان منبع، همان جلد، ص ۶۸۹.
- ۲۳ - خواندمیر، حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۹۵؛ ناصرالدین منشی کرمانی، همان منبع، ص ۱۰۳، خواندمیر، دستورالوزرا، ص ۲۶۹.
- ۲۴ - تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانی) ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱، ص ۳۲۸.
- ۲۵ - جوینی، همان منبع، همان جلد، ص ۲۵۸.
- ۲۶ - همان جا .
- ۲۷ - رشیدالدین فضل‌الله، همان منبع، همان جلد، ص ۶۹۲.
- ۲۸ - جوینی، همان منبع، ج ۳، ص ۱۰۵.
- ۲۹ - کمبریج، همان جلد، ص ۳۲۳.
- ۳۰ - رشیدالدین فضل‌الله، همان منبع، همان جلد، ص ۲۹۲.
- ۳۱ - جوینی، همان منبع، همان جلد، ص ۱۱۲.
- ۳۲ - اقبال، عباس، تاریخ مغول، تهران، امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۷۹، ص ۱۷۶.
- ۳۳ - جوینی، همان منبع، ج ۳، ص ۱۲۹.
- ۳۴ - جوینی، همان، ص ۱۳۷.

- ۳۵- همان جا.
- ۳۶- جوینی، همان، ص ۱۴۰،
- ۳۷- کمبریج، ج ۵، ص ۳۲۵،
- ۳۸- رشیدالدین فضل‌الله، همان منبع، ج ۲، ص ۶۹۶،
- ۳۹- جوینی، همان، ص ۲۶۹،
- ۴۰- اقبال، همان منبع، ص ۱۷۷،
- ۴۱- جوینی، همان منبع، ج ۱، ص ۲۷۰،
- ۴۲- همان جا.
- ۴۳- جوینی، همان منبع، ج ۱، مقدمه مصحح، ص کح- هـ.
- ۴۴- جوینی، ذیل تاریخ جهانگشا، کیفیت واقعه بغداد از نسخه استاد ابوالبشر نصیرالدین محمد طوسی، ج ۳، ص ۲۸۰.
- ۴۵- جوزجانی، منهاج سراج، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، ذبیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۳، صص ۱۹۵ و ۱۹۶.
- ۴۶- الفوطی، همان منبع، ص ۱۶۳،
- ۴۷- ۶۵۷ هـ ق.
- ۴۸- جوینی، علاءالدین عظاملک، تسلیه‌الاکخوان، به تصحیح و تحشیه عباس ماهیار، چاپ سعید نو، چاپ اول، ۱۳۶۱، ص ۵۷،
- ۴۹- رشیدو، پی‌نن، سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق، ترجمه اسد ا.. آزاد، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، ص ۱۴۲.
- ۵۰- الفوطی، همان منبع، ص ۱۶۴،
- ۵۱- وی در هنگام خلافت عباسی مقام صاحب دیوانی را بر عهده داشت و بعد از فتح بغداد نیز مقامش را حفظ نمود، تا این که در سال ۶۵۷ هـ ق برای دفع محاسبات دیوانی با جمعی از صدور به نزد هلاکوخان رفت و مورد لطف و توجه وی قرار گرفت، ولی از بد روزگار مورد سعایت دشمنان و مغرضین قرار گرفت و به دستور خان به زندان افتاد و در حبس در سن ۶۵ سالگی وفات یافت.
- جوینی، همان منبع، ج ۳، ص ۴۷۲،
- ۵۲- رشیدو، همان، ص ۱۴۷،
- ۵۳- میرخواند، همان منبع، ج ۵، ص ۱۳۸،
- ۵۴- تنها جوینی در کتاب جهانگشاهیش از وی به عنوان استوبها در نام برده ولی در تمامی منابع این عصر از وی به عنوان علی‌بهادر یاد کرده‌اند. در واقع این دو اسم یکی است یعنی اینکه استوبهادر و



علی بهادر نام شخصی واحدی است، با این تفاوت که علی بهادر نام اسلامی وی و استوبهادر نام مغولی یا ترکی او یا عنوان و لقب وی بوده است. جوینی، همان منبع، ج ۳، ص ۴۷۹،

۵۵ - رشیدو، همان منبع، ص ۱۴۷،

۵۶ - بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۲، ص ۳۸۷،

۵۷ - بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، همان جلد، ص ۴۰۱،

۵۸ - رشیدالدین فضل‌الله، همان منبع، ج ۳، ص ۹۲ و ۹۳،

۵۹ - شوشتری، همان منبع، همان جلد، ص ۴۸۰،

۶۰ - کمبریج، ج ۵، ص ۴۸۱،

۶۱ - الکتبی، محمدبن شاکر، فوات الوفيات، المجلد الثاني، تحقیق الدكتور احسان عباس، چاپ بیروت، ص ۳۲۷،

۶۲ - بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، همان جلد، ص ۴۰۱.

۶۳ - العزازی، همان منبع، همان جلد، ص ۲۴۴،

۶۴ - الفوطی، همان، ص ۷۰.



پروژه شگانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی